

چند کلمه درباره

۳۰ تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

این مختصر را به عنوان مدخلی بر مشاهدات دکتر غلامحسین صدیقی آخرین وزیر کشور دکتر مصدق، درباره روزهای ۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ که در «برگزیده‌ها» ی این شماره آمده است تلقی بفرمایید.

درباره ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسیار شنیده ایم و بسیار خوانده ایم. عموم کسانی که در این باب چیزی نوشته اند، از جمله بر این موضوع تأکید کرده اند که چاقوکشان و اراذل و اوباشی مانند شعبان بی مخ (شعبان جعفری)، حسین رمضان یخی، طیب حاج رضایی، امیر موبور و نیز چند روسپی را با پول امریکا بسیج کردند و به خیابانها فرستادند و حکومت ملی دکتر مصدق را ساقط کردند. اینان عموماً برای تأیید نظر خود در کتابها یا مقاله هایشان از جمله تصویری از میدان سپه تهران را چاپ کرده اند که دوسه تانک در آن در حرکت است، و در تصویر دیگر «شعبان بی مخ» را که در یک اتومبیل جیب ایستاده است و عکس شاه را در دست دارد و از خیابانی می گذرد. به عنوان جمله معترضه باید بگویم که شعبان جعفری و چند تن از یارانش از روز نهم اسفند ۱۳۳۰ به علت حمله به خانه دکتر مصدق در زندان بودند و در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از تصرف رادیو به توسط مخالفان دکتر مصدق از زندان آزاد شدند و آن گاه شعبان جعفری چنان که گذشت در خیابانهای تهران به اصطلاح آفتابی شد.^۱ اما کسانی که درباره ۲۸ مرداد کتاب یا مقاله نوشته اند به هیچ وجه به علت عدم حضور مردم و طرفداران دکتر مصدق در آن روز برای مقابله با اراذل و اوباش و روسپیان سخنی به میان نیاورده اند، در حالی که بر طبق آمار رسمی منتشر شده از سوی دولت دکتر مصدق، در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ در فراندومی که به منظور انحلال

مجلس هفدهم - به پیشنهاد دکتر مصدق - انجام شد، فقط در تهران ۱۵۵۵۴۴ تن به انحلال مجلس رای دادند (تعداد آراء مخالف ۱۱۵)،^۲ و تعداد آراء در سراسر کشور به قول دکتر مصدق در دادگاه نظامی ۲,۱۵۰,۰۰۰ نفر بوده است.^۳ و این رأی، در ضمن رأی اعتماد مردم به شخص دکتر مصدق نیز بوده است. بنده نه، به آراء شهرستانها کاری دارم و نه به بازیهای پشت پرده که دولتهای انگلیس و امریکا و کمپانیهای بزرگ نفتی و عمال آنها از آغاز ملی شدن صنعت نفت بازیگر اساسی آن بودند. سؤال اساسی آن است که چرا در تهران از این عدهٔ متجاوز از یک صد و پنجاه هزار نفر طرفداران دکتر مصدق و موافقان انحلال مجلس هفدهم، حتی عده ای معدود در روز ۲۸ مرداد - در این روز سرنوشت ساز - در برابر ارادل و اوباش و روسپیان قد علم نکردند. نویسندگان کتابها و مقاله هایی که به آن اشاره کردم، در ضمن ندانسته، با تکیه بر نقش ارادل و اوباش و فواحش در سقوط دولت دکتر مصدق، از اعتبار شخص وی و دولت او می کاهند. زیرا این پرسش مطرح می تواند شد که این چگونه دولت ملی و متکی بر مردم بوده است که چند لات و زن بدکاره آن را ساقط کرده اند، گرچه نظامیان و افراد شهربانی - بنا به قول دکتر صدیقی در «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲» که در همین شمارهٔ ایران شناسی چاپ شده است - از آنان ممانعت به عمل نیاورده و یا به نوعی با آنان همگامی نشان داده باشند!

چرا در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از آن مردم از جان گذشته ای که در سی ام تیر ۱۳۳۱، به مخالفت با نخست وزیری احمد قوام به پا خاستند و در گوشه و کنار تهران فریاد بر می آوردند: «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدق»، و کشته ها دادند، خبری نبود! آنان در سی ام تیر، در آن روز تاریخی، سرانجام احمد قوام نخست وزیر را مستأصل ساختند تا استعفا داد و رفت، و مردم بار دیگر مصدق را - بی آن که خود وی در آن چند روز نخست وزیری قوام کمترین فعالیتی کرده باشد - بر مسند نخست وزیری نشانند. صفایی نوشته است: «رویداد خونین سی ام تیر، دست کم ۳۲ کشته و ۹۶ مفقود الاثر و دهها زخمی برجای نهاد»،^۴ و به روایت ارسنجانی، علاء به قوام السلطنه گفته است در آن روز «نزدیک به پانصد تن کشته شدند».^۵

سؤال این است که در فاصلهٔ سیزده ماه بین سی ام تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چه بر سر ایران آمده بوده است که در روز ۲۸ مرداد حتی وقتی خانهٔ نخست وزیر محبوب را آتش زدند و مخالفان مصدق تمام سازمانهای دولتی را یک روزه تصرف کردند، از طرفداران مصدق و توده ای ها حتی عده ای قدم به میدان نگذارند و فریاد «یا مرگ یا مصدق» سر ندادند تا شعبان بی مخ ها را بر سر جای خود بنشانند. انگلیس و امریکا و کمپانیهای نفتی و

عمال خارجی و ایرانی آنها درسی ام تیرماه نیز در کمال قدرت وارد میدان شده بودند و کار مصدق را در آن روز تمام شده می پنداشتند، چنان که مصدق هم در خاطراتش نوشته است: «اکنون اعتراف می کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذایی را نمی داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد... زحمات هیأت نمایندگی ایران [در دیوان لاهه] به هدر می رفت».^۱

دکتر مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ به علت مخالفت شاه با سپردن پست وزارت جنگ به او از نخست وزیری استعفا داد و به خانه اش رفت و در خانه را حتی به روی نزدیکان خود بست. تنها حسین مکی با او ملاقاتی کرد که گزارش آن را در اختیار داریم.^۲ دکتر مصدق در آن چند روز پس از استعفایش، نه با مردم سخن گفت، نه اعلامیه ای صادر کرد، نه طرفداران خود را علیه قوام به میدان فرستاد، ولی یاران او، در درجه اول، آیت الله کاشانی و دکتر بقایی و حسین مکی و حبیبی در طرفداری از وی و بسیج مردم علیه قوام سنگ تمام گذاشتند.

پس از استعفای دکتر مصدق، در ۲۸ تیر ۱۳۳۱ چهارتن از نمایندگان طرفدار وی بر طبق قرار قبلی نزد شاه رفتند. شاه به آنان گفت مجلس به قوام رأی تمایل داده است. و فعلاً او نخست وزیر است. به روایت حبیبی شاه افزوده بود: شما «پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید». با شنیدن این عبارت «وکلاهی جبهه ملی از ظهر به بعد با پشتگرمی خاصی به فعالیت پرداختند و غالباً با شهرستانها تماس تلفنی برقرار کردند.^۳ اشاره شاه به آنان که «پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید» حاکی از آن بود که شاه برخلاف میل خود به نخست وزیری قوام السلطنه تن در داده بوده است.

کاشانی در ۲۸ تیر در اعلامیه ای خطاب به سربازان و افسران ارتش، «از آنان خواست که به روی برادران خود سرنیزه و گلوله نکشند».^۴ وی در ۲۹ تیر در نامه ای خطاب به علاء وزیر دربار نوشت که اگر اعلیحضرت «در بازگشت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایند دهانه تیز انقلاب را به جلوداری خودم متوجه دربار خواهم کرد...».^۵ او در همان روز در اعلامیه ای قوام را مورد حمله قرار داد.^۶ نهضت ملی نیز اعلامیه ای خطاب به سربازان و افسران ارتش و نیروهای انتظامی صادر کرد.^۷ بسیاری از کارخانه ها و تجارتخانه ها تعطیل کردند و تظاهرات در خیابانهای تهران به راه افتاد.^۸ گروهی از مردم کرمانشاه و همدان و قزوین کفن پوشیده برای اعلام مخالفت با قوام به سوی تهران حرکت کردند.^۹ دکتر بقایی و چند تن از نمایندگان در اعلامیه ای نوشتند «در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست. متعهد می شویم با تمام قوای خود و

وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نمایم».^{۱۵}

حاصل همهٔ این اقدامات به رویداد خونین سی ام تیر منجر گردید، و به استعفای احمد قوام و انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری با داشتن پست وزارت جنگ. اما هنوز از انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری چند روزی بیش نگذشته بود که وی از مجلس شورای ملی که ۷۹ یا ۸۰ نماینده بیش نداشت (به جای ۱۳۶ نماینده) در دو نوبت «اختیارات قانونی» برای تمام امور مملکت گرفت. یک بار به مدت شش ماه و بلافاصله برای یک سال دیگر. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی حاکی از آن است که گرچه پیش از سی ام تیر ۱۳۳۱ نیز اختلافاتی بین مصدق و یارانش ظاهر شده بود، ولی چنان که دیدیم در سی ام تیر همه یکدل و متفق مصدق را تایید کردند، اما همین که موضوع «اختیارات» مطرح شد، یارانش یکی یکی از وی جدا شدند و در مسألهٔ رفراندوم نیز چندتن دیگر گرچه با وی همکاری می کردند، با رفراندوم مخالف بودند. از جمله دکتر صدیقی، دکتر شایگان، خلیل ملکی، دکتر سنجابی، حسینی، معظمی، پارسا. ولی مصدق به سخنان آنان وقتی نهاد و حتی به اظهار نظر سنجیدهٔ دکتر صدیقی که: «شاه در غیاب مجلس، شما را از نخست وزیری برکنار خواهد کرد»، پاسخ داده بود «جرأتش را ندارد».^{۱۶} به یقین اظهار نظر دکتر صدیقی مبتنی بر این سابقه بوده است که احمد شاه قاجار در فاصلهٔ بین مجلس سوم و چهارم عده ای متجاوز از ده تن را، یکی پس از دیگری، شخصاً به ریاست وزراء منصوب و سپس عزل کرده بود.

برخلاف سی ام تیر ۱۳۳۱ که مصدق از نخست وزیری استعفا داد و با مردم مطلقاً تماسی نگرفت، وی وقتی در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ فرمان عزل خود را از سرهنگ نصیری گرفت، شخصاً قدم به میدان نهاد: بدین ترتیب که به هیأت وزیران و نیز در اعلامیهٔ خطاب به مردم فقط از «کودتا» سخن گفت نه از این که فرمان عزلش را دریافت کرده است. مملکت در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد روزهای پر التهابی را گذرانید. تظاهراتی از سوی طرفداران دولت و توده ای ها به نفع دکتر مصدق و علیه شاه برگزار گردید، مجسمه های شاه را فرود آوردند. توده ای ها از جمله کاشیهای «خیابان شاه» را شکستند و به جایش نوشتند «خیابان دکترانی». دکتر شایگان و دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر در میتینگ میدان بهارستان بر شاه و دربار به شدت حمله بردند و جز آن. آیا با این مقدمات انتظار نمی رفت که در روز ۲۸ مرداد طرفداران مصدق به مانند سی ام تیر به جنگ «کودتاجیان» بروند و با شعار «یا مرگ یا مصدق» بر «کودتاگران خائن» غلبه کنند. ولی به طوری که دکتر صدیقی و دکتر حسینی در یادداشتهای خود اشاره کرده اند از آن عدهٔ متجاوز از یک

صد و پنجاه هزار تنی که ۱۶ روز پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران به انحلال مجلس هفدهم و به نفع دکتر مصدق رأی داده بودند، کسی قدم پیش نگذاشت. چرا؟ زیرا بین مصدق و یارانش برخلاف سی ام تیر ۱۳۳۱ اختلاف شدید به وجود آمده بود و اکثر همکاران همیمی دکتر مصدق دیگر در کنار او نبودند، و از قدیم گفته اند که یک دست صدا ندارد.

جلال متینی

یادداشتها:

- ۱- جعفری، شعبان، مصاحبه با هما سرشار، نشر ناب، لوس انجلس، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۵۹-۱۹۲.
- ۲- روحانی، فواد، زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران، چاپ انگلستان، ۱۳۶۶، ص ۳۹۴-۳۹۵.
- ۳- موحّد، محمد علی، «کودتا و وصایای مصدق»، مجله بخارا، تهران، شماره ۳۱ (مرداد - شهریور ۱۳۸۲)، ص ۱۵-۴۰.
- ۴- صفایی، ابراهیم، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۲۸-۲۲۹.
- ۵- موحّد، محمد علی، خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۸، ۱/۴۸۰.
- ۶- مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۵۹.
- ۷- موحّد، محمد علی، خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ۱/۴۶۶.
- ۸- همان مأخذ، ۱/۴۷۴.
- ۹- همان مأخذ، ۱/۴۷۵.
- ۱۰- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۱- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۲- همان مأخذ، ۱/۴۷۶.
- ۱۳- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۴- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۵- همان مأخذ، ۱/۴۹۰.
- ۱۶- همان مأخذ، ۲/۷۵۴-۷۵۵؛ کاتوزیان، همایون، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۴۰-۳۴۱.